

حجّ ابراهیمی - حجّ جاهلی

<"xml encoding="UTF-8?">

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنِيٍّ / وَ بِالزُّكْنِ وَ التَّعْرِيفِ وَالْجَمَرَاتِ
دِيَارِ عَلِيٍّ وَ الْحُسَيْنِ وَ جَعْفَرٍ / وَ حَمْرَةَ وَ السَّجَّادِ ذِي الثَّقَنَاتِ
وَ سِبْطِي رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنِي وَصِيِّهِ / وَ وَارِثِ عِلْمِ اللَّهِ وَ الْحَسَنَاتِ
(دُعِيلِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَاعِيِّ)

منزلگاههای آل پیامبر (ص)، در مسجد خَیْف در منی، در خانه کعبه، در عَرَفَات و در جَمَرَات است.
منزلگاه علی (ع)، حسین (ع) جعفر، حمزه و سجاد - علیهم السلام - آن که از کثرت سجده، پینه بر جبین بسته
است. منزلگاههای، فرزند زادگان پیامبر خدا (ص) و فرزندانِ وصی (ع) او، وارثانِ علمِ خداوند و همه نیکیها.

مقدمه

اصول حجّ ابراهیمی همان است که دین مُبین تشریع فرموده است و دشوار بتوان از طریق متون و اسناد برجای مانده - غیر از قرآن کریم - به چیزی که بتواند ترسیمی صحیح از آن بدست دهد، برسیم. ولی از آنجا که امروز در میان مذاهب اسلامی بر سرانجام حج بر نهج ابراهیم خلیل (ع) و آنچه منظور دین مُبین است، و بویژه در آنچه به جوانب سیاسی و اجتماعی و تولّی و تبرّی مربوط می شود، تفسیرهایی شده است که به نظر می رسد، طول زمان و حاکمیت امویان و عباسیان و برداشتهای سیاسی و ملاحظات اجتماعی ای که هریک از آنان داشته اند، و نیز همسویی پاره ای از فقیهان و عالمان که خود را با آن دو حاکمیت، مربوط می دانسته اند، در ایجاد آن بی تأثیر نبوده است. بی مناسبت نیست که اگر آثار برجای مانده از شعائر و مناسک حجّ ابراهیمی را بررسی کنیم.
در این بررسی، برآنیم تا آثار انحراف و زمینه های آن را بیان کرده و با مروری، تبدیل «تلبیه های ابراهیمی» به «تلبیه های جاهلی» و بهره گیری از آن در جهتِ خاطرِ مقاصد اجتماعی و سیاسی و مبانی شرک آلود، نشان دهیم.

آنچه می تواند حجّ ابراهیمی را با نشاط کند و در آن روح و احتوا بدمد، مضامین و مزامیری است که پیوسته می باید با تمسّک و تّوسل بدان و با حضور دینی در حج، صدوربینشی ابراهیم خلیل (ع) و محمد حبیب (ص) را به ارمغان آورد. و الاّ تمسّک بی روح در انجام مراسم و مواسم، یادآور حجّی است بی زیان که از بوشفیان هم به انجام می رسیده است.

زیرا، حج به معنای عام - نه خاص - اسلام است؛ بلکه آنچه اسلام بدان دستور فرموده. برآن اصرار دارد، حج ابراهیمی است از میان حجّ جاهلی، حجّ حنیفی و حجّ صابئین.

حجّ ابراهیم (ع)

آنچه از مضمون اخبار و روایات عربی بدست می آید؛ حجّ در عصر حضرت ابراهیم (ع) به معنی قصدِ کعبه در

مگه و طواف خانه و تلبیه و اجرای سایر مناسک بود. بت پرستی و شرک باآداب و عادات خود، بعداً، حج را نیز به عنوان یکی از سُنن بکار گرفت. 1

حج در قرآن کریم، از بارزترین شعائر توحیدی دین ابراهیم (ع) است. ابراهیم (ع) برای برپایی آن دعا کرده و آن را از مبانی عقیده توحیدی خویش قرار داده است:

«وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ. وَأَذِّنْ لِلنَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ.» 2

«و مکان خانه را برای ابراهیم - ع - آشکار کردیم و گفتیم: هیچ چیز را شریک من مساز و خانه مرا برای طواف کنندگان و برپای ایستادگان و راکعان و ساجدان پاکیزه بدار. و مردم را به حج فراخوان تا پیاده یا سوار بر شتران تکیده از راههای دور، نزد تو بیایند.»

آنچه امروز برای پژوهندگان تاریخ ادیان جای شک نیست، برپایی خانه خدا دیگر بار، توسط حضرت ابراهیم و اسماعیل - علیهما السلام - است. پاسداشت آن و وضع منطقه حرم، همه از سُنن اوست. 3 این سنت در میان اقوام دیگر که در هزاره پیش از میلاد مسیح (ع) یا بیشتر می زیسته اند، معمول بوده و حرمت حرم و مکه را مرعی می داشته اند.

کارشناسان کتب مقدس (عهد عتیق و جدید) و پژوهندگان ادیان، وجود حضرت ابراهیم و اسماعیل را حدود دوهزار سال پیش از میلاد مسیح، تخمین می زنند. با این حساب از پیدایش جدید کعبه با بنای ابراهیمی اکنون حدود 40 قرن می گذرد.

دیودوروس سیسیلی (Diodorus of Sicily) که خود در قرن نخستین پیش از میلاد می زیسته، به هنگام ذکر نَبَطی ها سخن از کعبه به میان آورده است: «پشت سرزمین نبطی ها، سرزمینی است که در آن مکان مقدسی (هیکلی) است که همه عربها آن را سخت محترم می دارند.» 4

پاره ای از محققین، برآنند که لفظ «مَکُورابا» (Macoraba) و در تلفظ یونانی «مَکُورویا» ، که یونانیان از آن نام شهری را مراد کرده اند، به معنی مکان. تقرّب به خدا، همان «مکه» است. می دانیم که کلمه «مَکُزَب» یک واژه دینی قدیمی است که مقارن هزار سال پیش از میلاد سبائیان آن را بکار می برده اند.

بَطْلَمیوس (ptolemy)، منجم و جغرافیدان قرن دوم میلادی به لفظ فوق اشاره کرده است. 5

براین اساس می توان گفت که لفظ «مگه» برای خانه خدا صفت و نعت است و اسم خاص نیست. ولی بر اثر استعمال و اشتها، برجای اسم نشسته است، مثل بیت المقدس که صفت برجای علم نشسته است. معادل همین کلمه «بَکّه» است که بنا بر رأی دکتر جواد علی هردو، تسمیه واحدی است و در لهجه های قبایل «ب» را از طریق قلب و ابدال، جای «میم» قرار می دهند، خاصه در لهجه های جنوبی جزیره العرب. 6

پاره ای از محققین، برآنند که لفظ «بَکّه» به معنای وادی عربی، معادل دره فارسی است. «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ.» (آل عمران: 96)

«نخستین خانه که برای مردم بنا شده همان است که در مکه است. خانه ای که جهانیان را سبب برکت و هدایت است.» .

در القاموس آورده است: بَکّه «تقال» لِمَکّه، أُولَمَابین جَبَلِیّها. به نظر می رسد که: واژه «بَک» سامی قدیمی باشد. کلمه «بُقعاه» عبری به معنای دره بکار رفته است و بر دره واقع بین لبنان ساحلی و لبنان شرقی که رومیها سوریه

فرو رفته می نامیدند، نهاده اند.

شهر «بَعْلَبَك» ترکیبی مزجی است از دو واژه بَعْل (آلهه باستان) و بک دره. و این همان نامی است که به مناسبت آلهه معروف سامی ها، براین شهر نهاده اند. 7

امروز این دره را، دره «بُقاع» می نامند و رود لیطانی آن را مشروب می کند.

در قرآن کریم، از مکه به نام «أُمُّ الْقُرَى» 8 و «قریه» 9 یادشده و در سوره زُخْرَف، آیه 31 آن را با طائف مقایسه

کرده است: «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ.» 10

«گفتند: چرا این قرآن بر مردمی از بزرگمردان آن دو قریه نازل نشده است؟»

مُفسّرین، غالباً قریتین را «مکه» و «طائف» ذکر کرده اند.

مسعودی در مروج الذهب آورده است: ابراهیم پس اقامت در مکه در حالی که اسماعیل سی ساله بود، مأمور

بنای بیت شد، و با مساعدت فرزندش اسماعیل خانه را بساخت. 11

آنچه که از لحاظ تاریخی قابل اهمیت و در خور توجه است، سخن مینگانا (Mingana) است که از قول کشیش

شُرْیانی نَرَسَی (Nar sai) در باره نبرد فرزندان هاجر در (بیت عربیه) [در مرزهای شام] آورده است. این خبر، اولین

نقل قول یک تن از اهل کتاب است (متوفی سال 485 میلادی) که از وجود قریش در شمال جزیره خبر می دهد و

با آنچه اخباریان و نسبدانان عرب، در ارجاع نسب قریش به اسماعیل آورده اند، مطابقت دارد. 12

آیات سوره مبارکه بقره (150 - 140) که در آنها دسیسه های یهود در میان مسلمین در باره تغییر قبله، از بیت

المقدس به کعبه، محکوم می شود، می فرماید: «وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ

بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ.» 13

«اهل کتاب می دانند که این دگرگونی به حق و از جانب پروردگارشان بوده است و خدا از آنچه می کنید غافل

نیست.»

بیش از هرچیز بر آگاهی یهود از افضلیت و اقدمیت کعبه برای محل قبله، اشاره دارد. و این می رساند که آنان

پیش از ظهور اسلام بر فضایل و سوابق و اتصال آن به حضرت ابراهیم مقرر بوده و در این باره برای اعراب سخن

گفته اند.

از حج صحیح ابراهیمی غیر از آنچه قرآن کریم تعلیم می دهد، چیزی که یقین آور باشد، در حافظه تاریخی برجای

نمانده است. حج حنیفی که مدّعی پیروی از حج آن حضرت است، گذشته از آنکه در تقابل با حجّ مشرکین، طرح

می شود و نیز در محیط شرک آلود جاهلی بدان عمل می شده است، چندان روشنگر نیست. گرچه در پاره ای

موارد به شبهه شرک هم آلوده است.

به عقیده ما حجّ ابراهیمی، همان حج اسلام است، ولی ارزش و مکانت این حج زمانی شناخته می شود که ما

«حجّ جاهلی» و حجّ مشرکین را بازشناسیم و بتوانیم به مقایسه ای دست زنیم تا مبادکه خدای ناخواسته،

رسوباتی از آن در ذهن مسلمین برجای مانده باشد و در برابر «حج ابراهیمی» که نخستین بار در این عصر رهبر

کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی - قَدْ سَنَا اللَّهُ بِسِرِّهِ الْعَزِيزِ - طرح افکند و بدان

امر فرمود، رخ نماید.

در باره ورود شرک به جزیره العرب و شیوع آن، مورّخان گذشته، بریک نهج از قول نرفته اند؛ پاره ای چون هشام

کلبی در الأصنام، برآنند که چون اسماعیل (ع) در مکه سُکنی گزید و اولاد او فزونی گرفت، به قصد معاش و بر اثر

نزاع از مکه خارج شدند. اینان به احترام کعبه و برای پاسداشت قداست آن به هنگام سفر، پاره ای از سنگ حرم

را با خود به همراه می بردند.

این کار در دراز مدت باعث ایجاد بت تراشی و بت پرستی شد و در نتیجه شرک جزیره را فرا گرفت. 14
اینان در دیار غربت، برگرد همان بُتان می چرخیدند و لسان طوافِ کعبه، بر آنها طواف می کردند. ولی هشام می افزاید که اینان حج را هم بنا بر ارث ابراهیم و اسماعیل به جای می آوردند:

«وَهُمْ بَعْدُ يُعَظِّمُونَ الْكَعْبَةَ وَ مَكَّةَ، وَيَحْجُونَ وَ يَعْتَمِرُونَ، عَلَى إِرْثِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ - عَلَيْهِمَا السَّلَام -» 15
هشام، همین علت گرایش به شرک و غلبه بر دین ابراهیم را، توغل و توجه بیش از حدی می داند که اینان برای بُتان معطوف می داشتند. وی توضیح می دهد که با این همه، بقایایی از عهد ابراهیم و اسماعیل برجای مانده بود که اهل جاهلیت، آن مناسک را با آداب شرک آلود در هم آمیخته بودند و انجام می دادند و حج جاهلی به معنای دقیق، از همین زمان شروع می شود:

«وَفِيهِمْ عَلَى ذَلِكَ بَقَايَا مِنْ عَهْدِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ يَتَنَسَّكُونَ بِهَا: مِنْ تَعْظِيمِ الْبَيْتِ، وَ الطَّوْفِ بِهِ، وَ الْحَجِّ، وَ الْعُمْرَةِ، وَ الْوُقُوفِ عَلَى عَرَفَةَ وَ مُزْدَلِفَةَ، وَ إِهْدَاءِ الْبُذْنِ، وَ الْأَهْلَالِ بِالْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ، مَعَ إِدْخَالِهِمْ فِيهِ مَا لَيْسَ مِنْهُ.» 16

«با این همه، در میان ایشان، بازمانده هایی از رسوم عصر ابراهیم و اسماعیل برجای بود که از آن پیروی می کردند، همانند، تعظیم و طواف کعبه و حج، و عمره و وقوف بر عرفه و مُزْدَلِفَه و قربانی شتران، و تهلیل و تلبیه در حج و عمره، با افزودن چیزهایی بر آن که از آن نبود.»

مراسم حج در جاهلیت

حج در جاهلیت از ابتدای روز نهم ذی حجه، به هنگامی که خورشید نزدیک به غروب می رفت، آغاز می شد. پیش از آن کسانی که قصد تجارت داشتند، در ماه ذی قعدة در بازار عكاظ گرد می آمدند و به مدت بیست روز به خرید و فروش می پرداختند. پس از انقضای مدت فوق، روانه بازار مَجَنَّة می شدند و تا پایان ماه در آنجا به داد و ستد می پرداختند. چون هلال ذی حجه پدیدار می شد. به ذی المَجَاز می رفتند و هشت روز نیز در آنجا به داد و ستد مشغول می شدند.

روز نهم مُنادی بانگ برمی آورد که:

«تَرَوُّوا بِالْمَاءِ لَاءَنَّهُ لَامَاءَ بَعْرَفَةَ وَ لَا يَمُزْدَ لِفَةَ» .

«از آب به اندازه بگیرید که در عرفه و مُزْدلفه آبی نیست.»

این روز را به همین مناسبت «تَرَوِيَه» گفته اند. در روز ترویه، موسم بازارهای حج جاهلی پایان می یافت. 17

حُجَّاج در روز نهم ذی حجه وارد عرفه می شدند. و بنابراین نقل جاحظ، لباس خاص حج برتن می کردند:

«كَانَتْ سِيَمَاءُ أَهْلِ الْحَرَمِ إِذَا خَرَجُوا إِلَى الْجِلِّ فِي غَيْرِ الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ، أَنْ يَتَقَلَّدُوا الْقَلَائِدَ وَ يُعَلِّقُوا الْعَلَائِقَ، فَإِذَا أُوجِبَ أَحَدُهُمُ الْحَجَّ، تَزَيَّأَ بِزِيَالِ الْحَاجِّ» 18

«چهره اهل حرم، هنگامی که در غیرماههای حرام، از احرام برون می آمدند، آئسان بود که بر خود گردن آویز می افکندند و کمربند می بستند. ولی هرگاه حج بر یکی از آنان واجب می شد، خود را به لباس حاج می آراست.»
قبل از آنکه وارد مواقف شوند، تلبید می کردند. عمل تلبید عبارت بود از آنکه حاج مقداری از گیاه خطمی و آس و سِدر را با کمی از کتیرا بهم می آمیخت و آن رادرمیان موهای سرش می نهاد، تلبید برای آن بود که از مرتب کردن مو و کشتن شپش خودداری کنند.

أُمِّيَّة بن أَبِي صَلْت، حاجیان تلبد کرده را اینگونه وصف می کند:

شَاحِينَ آبَاطَهُمْ لَمْ يَنْزَعُوا تَفَنَّا / وَلَمْ يَسْلُوا لَهُمْ قَمَلًا وَ صِئْبَانَا 19

«بغلای خویش را گشوده اند و موهای بهم پیچیده را از هم باز نکرده اند. آنان نه شپشی و نه رشکی را نیز از موی باز نگرفته اند.»

مواقف

نخستین موقف، همانگونه که بیان شد عَرَفَه بود که روزنهم ذی حَجه بدان وارد می شدند.

در مورد نام «عرفه» وجوهی ذکر کرده اند؛ از جمله اینکه جبرئیل حضرت ابراهیم را در مشاعر می گردانید و مواضع را به او یاد می داد و او می گفت: «عَرَفْتُ» یا اینکه گفته اند آدم و حوا بعد از هبوط در اینجا، همدیگر را بازشناختند. نیز گفته اند که در آنجا مردم با هم آشنا می شوند. 20

یاقوت گفته است: عَرَفَه، از عرف به معنای صبر است؛ زیرا برای رسیدن به آن صبر فراوان باید. و هم افزوده است که: مردم در این وقت به گناهان خویش اعتراف می کنند. 21

هوتسما (Houtesma) وقوف جاهلیان رادر عرفات به وقوف یهود بر بالای کوه سیناتشبه کرده است. 22 که در آنجا خداوند از طریق رعد و برق بر موسی تجلی کرد.

از آلهه جاهلیت در عرفات چیزی نمی دانیم، ولی احتمالاً همان کوه «قُزَح» آلهه مزدلفه باشد که خدای برق و طوفان و رعد و باران بود، که پیش تر ادومی ها آنها را می پرستیدند و اکنون در میان اهل جاهلیت جز آتش افشانی بر آن در مُزد لفه چیزی بر جای نمانده بود.

هر قبیله در عرفه موقف خاص داشته که اکنون جز نام چند موضع برجای نمانده است. وحدت صفوف حاجیان در اسلام، بی هیچ امتیاز و موضعی خاص سبب شد تا اسامی آن مواضع از یاد برود.

آنچه از این مواقف ویژه برجای مانده یکی «نُفْسَعَه» است مربوط به قبیله رَبِیعَه که در شعر عمرو بن قَمِیْئَه آمده است.

و مَنْزِلَةٌ بِالْحَجِّ أُخْرَى عَرَفْتُهَا / لَهَا نَفْعَةٌ لَا يُسْتَطَاعُ بُرُوحُهَا 23

«منزله دیگری از برای اوست به نام نفعه که نتواند آن را ترک کند.»

قریش و اهل مکه خود را از دیگر اعراب متمایز می دانستند و در موضعی نزدیک قربانگاه در مُزدلفه بنام «نَمِرَه» جای می گزیدند.

کوه «إِلَال» در عرفه، را معظم می دانستند و بدان سوگند یاد می کردند. در شعر نابغه. چندجا از آن یاد شده و طَفِيل غَنَوی آن را در شعر آورده است:

يَزُرْنَ إِلَّا لَا يُنَحِّبْنَ غَيْرَهُ / بِكُلِّ مَلَبٍّ أَشَعَثِ الرَّأْسِ مُحْرِمٍ 24

«آن شتر سواران، در حالی که تلبیه گنان، غبار آلود و پریشان موی و محرم اند، جز زیارت کوه إلال، قصد دیگر نکرده اند.»

انتقال سریع از عرفه به مُزدلفه را «إِفَاصَه» یا «إِجَارَه» می گفتند. کسانی بودند که پیشاپیش آنان را هدایت می

کردند.

در سیره ابن هشام آمده است که، غوث بن مُرَبَّن اُدّ، مسؤول اجازه از عرفه بود و پس از او، فرزندانش این مسؤولیت را برعهده داشتند. او و فرزندانش را «صُوفَه» 25 می گفتند. در وجه این نامگذاری گفته اند: هنگامی که مادرش او را به کعبه بست، پارچه ای پشمین بر او انداخت.

در حج ابراهیمی، بنابر نقل ابن عباس، پیامبر خدا (ص) از حرکت شتابان منع فرموده و دستور حرکت به آرامی صادر کرد: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ فَإِنَّ الْبِرَّ لَيْسَ بِالْإِيْصَاعِ». 26 «ای مردم، آرام حرکت کنید، نیکی در شتاب مزاحمت آلود نیست»

برحسب نقل اُزْرُقَى، اول کس که برکوه قُزَح آتش افروخت، قُصَيِّ بن كِلَاب بود و این کار تا ظهور اسلام ادامه داشت. شاید هدف از برافروختن آتش بر بالای آن، راهنمایی حاجیانی بود که ممکن بود، پیش از آنکه به مزدلفه برسند، تاریکی آنها را فرا گیرد. 27

همه در مزدلفه که بین عرفات و منی است گرد می آمدند و حتی قریش و مکیان نیز در اینجا خود را داخل جمع می کردند. شب را در آنجا به دعا و تلبیه بسر می آوردند و در انتظار برآمدن تیغ آفتاب می ماندند. پاره ای از سرشتاب خطاب به کوه «تَبِير» که خورشید از پشت آن برمی آمد، چنین می خواندند: «أَشْرُقُ تَبِيرُ، كَيْمَا نُغِيرُ»؛ «خورشید برآ، تا از اینجا برای قربانی کردن روان شویم.»

در حج ابراهیمی، برخلاف حج مُشرکین، افاضه از عَرَفه، بعد از غروب و از مزدلفه پیش از طلوع آفتاب، انجام می شود.

أَبُوذَوَيْب هَذَلِي، بیتوته مشرکین در مُزدلفه و از آنجا به منی را در شعر زیر که در وصف حاج مُشرکی که اعمال خود را شتابان برای خرید عسل، انجام می دهد، آورده است:

فَبَاتَ بِجَمْعٍ ثُمَّ تَمَّ إِلَى مَنِيٍّ / فَأَصْبَحَ رَاِدًا يَبْتَغِي الْمَرْجَ بِالسَّحْلِ 28

«او شب را در مزدلفه بسر آورد و پس از آن به منی رفت، پس از انجام مناسک، با پول خود به دنبال خرید عسل است.»

در بیان سبب شتاب در عبور از مزدلفه به قربانگاه منی، تاریخ ساکت است، ولی می توان حدس زد که شاید برای گرفتن جای مناسب، یا تعجیل در قربانی کردن باشد.

در مزدلفه هم، صُوفَه کار افاضه را انجام می دادند و این امر بر عهده خاندانهایی از قبایل بود.

موقف منی

مشرکان پس از ورود به منی به نَحْرِ هَدَى می پرداختند. این کار از صبحگاه تا غروب خورشید ادامه داشت. با طلوع خورشید، سنگهایی را به اماکن خاصی به نام مُحَصَّب و چَمار می افکندند تا مکیان آنجا را به زیر کشت نبرند. معلوم است که سنگها باید درشت باشد تا کاملاً زمین را غیرقابل کشت کند و این با سنگریزه که در حج ابراهیمی برای رمی جَمَرَات بکار می رود، تفاوت دارد.

جاهلیان پس از نَحْر و رمی در منی ظاهراً، از احرام خارج می شدند. در کتاب الحيوان جاحظ، شعری از قول عبدالله بن العجلان آورده که همین مفهوم از آن مستفاد می شود.

مُشرکان پس از نَحْر، متوجه رمی می شدند ولی، انجام این کار منوط به اجازه صُوفَه ای بود که از عرفه و مزدلفه،

امر افاضه را برعهده داشتند و آنان تا نزدیک غروب آفتاب رمی نمی کردند. 29
در کتاب الْمُفَضَّلِيَّاتِ از قول شَنْفَرَى شاعِرِ صُغْلُوكِ جاهلی بیتی آمده که کلمه جِمار در آن آمده است.

قَتَلْنَا قَتِيلًا مُهْدِيًا بِمُلَيْدٍ / جِمَارَ مِنِّي وَسَطَ الْحَجِيجِ الْمُصَوَّبِ 30

«ما محرمی را که هَدی به قربانگاه می برد به قصاصِ مُحَرَّمِ تلبید کرده ای، در میان جمره مِنی در بُحْبُوحه صدای حاجیان گُشتیم.»

پس از فراغت از رمی، حاجیان را در عقبه محبوس می کردند و هیچ یک اجازه حرکت نداشتند تا آنکه ابتدا صَوْفه بگذرند. پس از عبور آنان، به حاجیان اجازه حرکت می دادند.

مُرَّة بن خُلَیف الفَهَمی، اشتیاق حاجیان به حرکت و ممانعت صوفه از آن را در این شعر بیان کرده است:

إِذَا مَا أَجَارَتْ صُوفَةُ النَّقَبِ مِنْ مِنِّي / وَلَاحَ قَتَارٌ فَوْقَهُ سَفَعُ الدَّمِ 31

چون صَوْفه، اجازه عبور از مِنی ندادند، کنگره ای از دودِ گوشتِ قربانی که بر روی آن هاله ای قرمز رنگ قرار داشت به هوا خاست.»

مراسمِ حَجّ پیش از غروبِ روز نهم ذی حِجَّه آغاز می شد و پس از عرفه و مزدلفه و آتش افروزی بر بالای کوه قُزح، و نحر هَدی و رمی جمار به هنگام غروب پایان می یافت. و در واقع شامگاه دهم ذی حِجَّه اینان از مراسم حج فراغت یافته بودند. تنها دخول مکه و طواف بود که می باید به جای آورند و آنگاه هریک به دیار خود روند.

مراسم حَلَق و تقصیر، اکنون بعد از تلبید انجام می شد. برحسبِ نقل صاحب تاج العروس، یمنی ها، مقداری آرد یا قاووت بر موهای تلبید کرده خود می بستند و چون، حلق می کردند، آرد یا قاووت فرو می افتاد و فقرا از آن بهره می بردند. 32

البته باید دانست که عمل حلق و تقصیر تنها در مِنی انجام نمی شد، بلکه بنابر قول هشام کلبی «كَانَتِ الْأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ وَ مَنْ يَأْخُذُ بِأَخْذِهِمْ مِنْ عَرَبِ أَهْلِ يَثْرِبَ وَ غَيْرِهَا، فَكَانُوا يَحْجُونَ فَيَقِفُونَ مَعَ النَّاسِ الْمَوَاقِفَ كُلِّهَا، وَلَا يَخْلِقُونَ رُؤُوسَهُمْ. فَإِذَا نَفَرُوا أَتَوْهُ، فَحَلَقُوا رُؤُوسَهُمْ عِنْدَهُ وَ لَا يَرُونَ لِحَجَّهُمْ تَمَامًا إِلَّا بِذَلِكِ». 33
«اوس و خزرج و هرکه از عرب یثرب و غیر یثرب که بر روش آنان می رفت، حَجّ می کردند و چون دیگران در همه مواقف حاضر می شدند. ولی حلق نمی کردند. و چون از حج خارج می شدند، پیش مناة می آمدند و حلق می کردند. آنها حج را جز به این عمل، کامل نمی شمردند.»

اختلافات و امتیازات

اگر مراسم حجّ جاهلی را از خلال تاریخ و ادب مکتوب بررسی کنیم به اختلافاتی برمی خوریم که خود ناشی از امتیاز خواهی پاره ای از قبایل است. این اختلافات پیش از هرچیز نحوه اجرای حجّ مُشرکان را نشان می دهد که تحت نفوذِ خوی برتریِ جوئیِ قبایلِ زورمند مکی، رنگ دینی و وحدت خود را از کف نهاده بود.

حجاج جاهلی برسه دسته بودند: 1 - حُمس 2 - حِلّه 3 - طُلَس

1 - حمس: قرشیان خود را برتر از سایر عرب می دانستند و به جهت مجاورتشان با مکه می گفتند:

«نَحْنُ أَهْلُ الْحَرَمِ، فَلَيْسَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَخْرُجَ مِنَ الْحَرَمَةِ، وَلَا نُعْظَمَ غَيْرَهَا كَمَا نُعْظَمُهَا، نَحْنُ الْحُمُسُ». 34
آنگونه که از این متن برمی آید، امتیاز حُمس خاص ساکنانِ حرم از قریش بوده است.

در کتاب الْمُحَبَّر، آمده است: «قُرِيشُ كُلُّهَا، وَخَزَاعَةُ لِنُزُولِهَا مَكَّةَ، وَمُجَاوَرَتِهَا قُرَيْشًا.» 35

برای معنای لغتِ حُمُس، دو وجه ذکر کرده اند: «الْحُمُسُ، جَمْعُ أَحْمَسٍ وَ حَمَسٍ، مِنْ حَمَسٍ: أَيُّ؛ اِشْتَدَّ وَصَلَبَ فَيَالِدَيْنِ وَ الْقِتَالِ، وَقِيلَ: إِنَّهُمْ لُقِّبُوا بِذَلِكَ لِإِلْتِجَائِهِمْ بِالْحَمَسَاءِ، وَهِيَ الْكَعْبَةُ، لِأَنَّ حَجَرَهَا أُبْيُضُ إِلَى السَّوَادِ.» 36
پس با عنایت به متن فوق، حُمُس یابه معنای سختگیری و استواری در دین و نبرد است و یا به مناسبت رنگ سنگهای کعبه است که سفید متمایل به سیاهی است.

آنچه، پیروان حُمُس در حج ایجاد کردند، اینهاست: ترک وقوف در عَرَفه و افاضه از آنجا به سوی مزدلفه. آنها در عین اقرار به این مناسک، می گفتند: ما اهل حرمیم نمی باید از حرم بیرون رویم و غیر حرم را تعظیم کنیم. چون حاجیان در عَرَفه قرار می گرفتند، اینان در اطراف حرم وقوف می کردند و شامگاهان به مزدلفه می رفتند.

این امر تا ظهور اسلام برجای بود، تا کریمه 199 از سوره بقره، آن را ملغی کرد.

«ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ. .» 37؛ «سپس از آنجا که دیگر مردم باز می گردند، شما نیز باز گردید.»

دیگر کارها که قریشیان باید به جهت رعایتِ حُمُس، انجام می دادند، این بود:

در خوردنی، اِقْط، (شیر خشکانده که با آن غذا تهیه می شد) نمی پختند. روغن داغ نمی کردند، شیر برشیر نمی افزودند و نگه نمی داشتند. و روغن نمی مالیدند، گوشت نمی خوردند و چیزی از گیاه حرم مصرف نمی کردند. در پوشیدنی، پارچه مویین و پشمین از شتر و گوسفند و بز و پنبه ای نمی بافتند. ولباس جدید برتن می کردند. در مَسکن، در زیر چادر مویین نمی رفتند و از سایبان آن بهره نمی گرفتند. اگر می خواستند سایبان گزینند از چادرهای چرمین استفاده می کردند. 38

از در خانه وارد آن نمی شدند، بلکه از پشت بامها داخل می شدند.

قرآن کریم در سوره بقره، آیه 189، اشاره به این عمل می کند و از آن نهی می فرماید: «وَلَيْسَ الْبِرَّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا، وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى، وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا. .» 39

«... و پسندیده نیست که از پشتِ خانه ها به آنها داخل شوید، پسندیده آن است که پروا کنید و از درها به خانه درآیید. .»

از دیگر آیین اهل حُمُس، این بود که می گفتند: بر غیر اهل حرم، نمی زبید که از طعام غیر حرم در حرم بخورند،

بلکه چون برای حج یا عُمَره آیند باید از طعامِ اهلِ حرم بخورند، یا بوجه مهمانی ویا بر سبیل خرید. 40

نیز بر هر که برای اولین بار به طواف می آمد، الزام کرده بودند که در لباسِ اهل حرم؛ یعنی اهل حُمُس طواف کند و اگر نیافت، عُرِیان طواف کند. 41

همینسان اگر به مردی از خود زن می دادند، هرکه از او به دنیا می آمد بر آئین حُمُس بود.

این امر، جنبه های سیاسی و اقتصادی نیز داشت که در قضیه تزویج حُمسیان با غیر اهل حرم پدیدار است. و پاره ای از شعرای جاهلی بر این افتخار کرده اند.

2 - جَلَّه: قبایلی که خارج از حرم بودند و در جِلّ می زیستند، به جَلَّه معروف بودند. اختلاف جَلّیان با حُمسیان در این بود که، اینان در ایام حج، روغن ذوب می کردند و خوراک اِقْط می خوردند و بر خود روغن می مالیدند و گوشت می خوردند.

و از پشم و مو، لباس می بافتند و چادر برپا می کردند. در لباس خود مناسک به جای می آوردند. پس از فراغت،

چون داخل کعبه می شدند، کفش و لباس را صدقه می دادند و برای طواف از حُمسیان لباس کرایه می کردند. 42

3 - طُلُس: در باره طُلُس گفته اند که اینان یمنیان اهالی خَضرموت و عَگ و عجیب و ایادبن نزارند. در وجه تسمیه گفته اند، چون از مکانهای دور می آمدند و در حالی که غبار راه برآنها نشسته بود، به طواف خانه می پرداختند، بدین نام خوانده شده اند. 43

اینان در احرام بسانِ اهلِ جِلّه، و در پوشیدن لباس و دخول خانه چون اهلِ حُمس عمل می کردند. 44
عُمَره: اهلِ جاهلیت از حُمس و جِلّه و طُلُس، به غیر از حج برای عُمَره هم به کعبه می آمدند. در عمره خلاف حجّ قبلاً حلق کرده و از تلبید خودداری می کردند.

در ایام حج انجامِ عمره را گناهی بزرگ می شمردند. و عمره در ماههای حج، ذی قعدة، ذی حِجّه و محرم را [برحسب اعتقاد جاهلی] بس نابخشودنی می دانستند. می گفتند: «إِذَا بَرَأَ الذُّبْرَ وَعَفَا الْوَبْرَه، وَ دَخَلَ صَفْرَ، حُلَّتِ الْعُمَرَةُ لِمَنْ اعْتَمَرَ.» 45

«چون پسین شتر از رنجِ سِفَرِ حج پاک شود و پشمش بروید و ماه صفر درآید، عُمَره برآنان که عزم کرده اند، حلال شود.»

عمره، از حیث احرام و طواف با حج فرقی نداشت، الاّ که وقوف در عرفه و مزدلفه و مِنی و رمی جمار نداشت.

سِقَايَه و رِفَادَه

چون مکه در دره ای لم یزرع واقع شده، و از حیث آب کمبود داشت، عمده تلاشِ قرشیان در ایام حج تهیه آب برای حُجّاج بود. این عمل را سِقَايَه می گفتند. گفته اند اول کس که برای حُجّاج چنین کرد، قُصی بود. بعد از آب رسانی، مشکلِ دیگر در این ایام، اطعام بود، این عمل را «رِفاده» می گفتند و باز گفته اند، نخستین کس که دست به این اقدام زد، قُصی بود. 46

این شغل در اولاد قصی برجای بود، پس از او هاشم بن عبدمناف و پس از او عبدالمطلّب پسرش و بعد از وی ابوطالب تا ظهور اسلام این کار را برعهده داشت.

به غیر از این خاندان، کسانِ دیگر بودند که در این کار شرکت می جستند، از جمله باید عَدین بن نُوَفل را نام برد که معاصر عبدالمطلّب بود و در صفا و مروءه با شیر و عسل به سقایت حاجیان می پرداخت. 47

طَوَاف و تَلْبِيَه

آنچه که قابل تأمل است و در حقیقت ماهیّت حجّ جاهلی را برمی نمایاند، توجه به محتوای تلبيه ها و ارتباط آن با بتهاست. در اینجاست که از حجّ آنان با آنهمه هیمنه ظاهری، جز حرکاتی عبث و تلاشهایی بیهوده، برجای نمی ماند.

به واقع، اعمال حجّ رموزی است الهی با روح توحیدی که از خلیل بُت شکن برجای مانده است، غفلت در آن و بیگانگی با آن رازها و رمزها و دل تهی نکردن از غیرمطلوب و چرخیدن بی حضور، دَوْرانی است خُسران آور. از همه، عمده تر ربط بینِ آن رموز و شعائر در آن مواقف و مناسک، با صحنه بُرونی است که بعد از آن یک حاجّ ابراهیمی با او درگیر خواهد بود، صحنه هایی که باید دین و دل و دنیا را برآیین ابراهیم (ع) و محمد (ص) یعنی اسلام بپردازد و در جمع بین این سه، آن کُند که خلیل (ع) کرد و آن رود که حبیب (ص) رفت.

حجّ جاهلی، حجّ مُشرکان بود، آنان پس از ورود به مکه، پیشِ بتان می رفتند و به گُرنش می پرداختند، در عرفه و مزدلفه و مِنی، پیوسته یابه یاد بت بودند و یا درکنار بت در مِنی هفت بت را در نزدیکیهای جمرات سه گانه نهاده،

تا حاجیان، پس از آن به آنان تعظیم کنند. قربانگاه منی، پر از اَنصاب بود، که مشرکان خون قربانی را بر آن می مالیدند.

در سیره ابن هشام از قول معاویه بن زبیر آمده است:

فَأَقْسَمُ بِاللَّذِي قَذَكَانَ رَبِّي / وَ أَنْصَابٍ لَدَى الْجَمَرَاتِ مُعَرِّ 48

«سوگند به آنکه خدای من است و به بُتانی که در نزدیکیهای جَمرات از شدتِ ریختن خونِ قربانی برآنان سُرخفام شده اند.»

پس از ختامِ حج، احرامشان را پیرامون بُتان می گشودند.

آنچه از خلال اشعار و آثار برجای مانده جاهلی بدست می آید، همراهی انجام مناسک تلبیه با بانگ بلند است.

باید دانست که از این تلبیه که خاص حجِّ ابراهیم است؛

لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لِأَشْرِيكَ لَكْ، نشانی در دست نیست؛ بلکه تلبیه را به صورت زیر و موافق با عقاید شرک آلودِ خویش، دگرگون کرده بودند.

لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ! لَبَّيْكَ!

لَبَّيْكَ لِأَشْرِيكَ لَكْ! لِأَشْرِيكَ هُوَلَكْ!

تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكْ! 49

در این تلبیه باور شرک پدیدار است. در حقیقت قرآن کریم در آیه از روی عقیده شرک آمیز آنان پرده برمی گشاید آنجا که می فرماید: «و ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ.»؛ 50 «و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر به شرک»

ابن کلبی، این تلبیه را خاصِ نزار و ابن اسحاق و ابن حبیب خاصِ قریش و ازرقی مربوط به همه مشرکان می

داند. شکی نیست وقتی اهالی حرم به چنین تلبیه ای اقدام می کردند برای اهالی حِلّ قابل پیروی بود.

بنابر نقل یعقوبی و ازرقی هر قبیله به هنگام حجِّ برگرد بُت خود تا ورود به مکه تلبیه می کرد. «ذَلِكْ أَنَّ عِبَادَ كُلِّ

صَنْمٍ كَانُوا إِذَا أَرَادُوا الْحَجَّ، يُنْطَلِقُوا إِلَيْهِ، وَ أَهْلُوا عِنْدَهُ، وَ رَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ.» 51

«پرستندگان هر بُت، چون عزم حج می کردند، ابتدا به سوی آن می رفتند و تلبیه کنان بانگ برمی آوردند»

نیز: «إِذَا أَرَادَتْ حَجَّ الْبَيْتِ وَ قَفَتْ كُلُّ قَبِيلَةٍ عِنْدَ صَنْمِهَا، وَ صَلُّوا عِنْدَهُ.» 52

«هر قبیله چون قصد حج می کرد، پیش بُت خود می رفت و برآن نماز می کرد.»

پرستندگان هر بُت از قبیله های مختلف، تلبیه های خاص داشتند. از این میان بُت های لات، عَزَى، مَنَاة، هُبَل،

ذُو خَلَصَه، ذُو كَفَّيْن، چهار، ذُرَّيْح، ذَوْلَبَّا، سَعِيدَة، شَمْس، مُحَرَّق، مَرْحَب، نَسْر، يَعْقُوق، وَدّ و يَعُوث هریک دارای تلبیه

های مخصوص به خود بودند که در متون تاریخی برجای مانده است و به جهت رعایت اختصار از ذکر آن خودداری

می کنیم.

غیر از این بُتان، قبایل كِنَانَة، ثَقِيف، هُدَیْل، بَجِیْلَة، جُدَام، عَكّ و أَشْعَر، رَبِیعَة، قَیس عَیْلان، بَنو أَسَد، تَمیم،

مَذْحَج، جَمِیر و هَمْدان، بَكْرَبَن وائل، بنو مَعَدّ، بنو نَمِر، نیز تلبیه های خاص داشتند.

به هنگام همخوانی و تکرار تلبیه ها، کف می زدند و صفیر برمی آوردند.

می توان گفت که حج جاهلی آمیزه ای از شرک، افتخارات قبیله ای و اغراض تجاری و اهداف سیاسی قومی بود،

از اینرو به هنگام گردآمدن، هر قبیله سعی داشت تا با بانگ بلند مظاهر این آمیزه های ناهمگن را در یک میدان

رقابتی به نمایش بگذارد.

قرآن کریم، از این حرکت مشرکان به هنگام طواف چنین تعبیر فرموده است:

«وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً.» 53

«دعایشان در نزد خانه خدا جز صفیرکشیدن و دست زدن هیچ نبود.»

مشرکان پس از منی روانه مکه می شدند و سه روز در مکه می ماندند، این سه روز را ایام «تَشْرِيق» گفته اند. در وجه تسمیه آن اقوالی ذکر کرده اند: پخته شدن گوشت قربانی بر اثر تابش خورشید، نحر قربانی به هنگام سرکشیدن تیغ آفتاب.

این سه روز را مهم می شمردند ولی از ارکان اساسی حج نبود.

غیر اهل حُمَس می باید، به هنگام طواف یا لباس به عاریه گیرد و یا اجاره کند و اگر نیابد، عُرِیان طواف کند. البته این کار آنان می کردند که نخستین باربه حج آمده بودند.

اهل حِلّ، پس از طواف، لباس را در مکانی نزدیک مکه می افکند و حق نداشت آن را بپوشد. این لباسها را که از شدت تابش خورشید و تغییرات جوّی و لگدمال شدن، غیرقابل استفاده می شد؛ «لَقِي» 54 می نامیدند. طواف عُرِیان بر بیت رایج بوده و شامل زنان نیز می شده است. آورده اند که زنی به هنگام طواف لباسی نیافت و به ناچار عریان به طواف پرداخت و چون از زیبایی بهره داشت، جمعی فراوان به نظاره پرداختند. نیز آورده اند، که پاره ای از مشرکان، این ایام را مغتنم می شمردند و برای نظر سوء در اطراف کعبه گرد می آمدند. حُفَاف بن نُذْبَه، که به دنبال رؤیت معشوقه خود بود، بنابر قول خود در این ایام توانست او را عریان نظاره کند.

وَأَبْدَى شَهْوَرُ الْحَجِّ مِنْهَا مَحَاسِنًا وَ وَجْهًا مَتًى. . . 55

ریشه این گونه طواف را باید در سودجویی حُمَسیان جست که سعی داشتند از طریق کرایه دادن لباس، آنهم برای یکبار، محل درآمدی برای خویش نگهدارند. اهل حِلّ، یکی به جهت فقر و ناداری، و دیگر به سبب عدم تمکین در برابر مقررات و امتیازات برتری جویانه قریش، گاه زیر این بار نمی رفتند و چون غرض از حجّ، برپایی سنتی قبیله ای و جاهلی بود، حاضر می شدند زنانشان هم عریان طواف کنند!

برحسب نقل ابن کثیر آیه سی ام سوره اعراف برای جلوگیری از این عمل نازل شده است. «يَا بَنِيَادَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ. . .» 56

«ای فرزندان آدم، به هنگام هر عبادت لباس خود بپوشید.»

إِسَاف و نائله را در کنار کعبه نهاده بودند. یکی در لصقا و دیگری در محل زمزم، طائف ابتدا از اساف شروع می کرد و پس استلام حَجَرِ الْأَسْوَد و ختم طواف، بار دیگر حَجَرِ الْأَسْوَد را استلام می کرد و پس از آن با استلام نائله، طواف را به پایان می آورد.

بنابر رسم مُشرکان، طواف حجّ و عُمرة، همیشه جنبه تعبد نداشت؛ بلکه گاه برای اظهار خشم و شر و گواه گرفتن خانه بر ظلم دشمنان بود.

گفته اند که ابوجُنْدَب بن مُرّة، کسی را از اهالی مکه پناه داد، ولی زُهَیر اللّحیانی، او را و زنش را بگشت.

چون این خبر به ابوجندب رسید، از خانه بیرون آمد و پس از استلام رکن، عورت خود نمایان کرد و به طواف

پرداخت، مردم دانستند که او قصد شرارت دارد. 57

سعی صفا و مَرّوه، هم جزء طواف بود ولی همه مُشرکان، در آنجا سعی نمی کردند، اهل حُمَس و شاید برخی دیگر، به این کار دست می زدند.

سعی بین صفا و مروه از شعائر خلیل (ع) بود ولی ترک و مسخ شده بود با ظهور اسلام و فتح مکه، دستور انجام آن از سوی پیامبر خدا صادر شد. «إِنَّ الصَّافَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ، فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا.» 58

«صفا و مروه از شعائر خداست. پس کسانی که حجّ خانه را به جای می آورند یا عمره می گزارند، اگر برآن دو کوه طواف کنند، مرتکب گناهی نشده اند.»

پی نوشت ها :

- 1 - الوثنية في الأدب الجاهلي، الدكتور عبدالغني زيتوني، ص 273.
- 2 - قرآن کریم، سوره حج، آیات 26 و 27 ترجمه عبدالمحمد آیتی.
- 3 - تاريخ العرب قبل العروبة الصريحة في جزيرة العرب، محمد عزة دروزه، ص 116 - 115.
- 4 - Booth, the historical library of diadorus of the sicilian p. 105
- به نقل از تاريخ العرب في الاسلام، الدكتور جواد علي، ص 46.
- 5 - تاريخ العرب في الاسلام، صفحات 47 - 45.
- 6 - همان منبع، ص 48 - 47.
- 7 - تاريخ الجاهلية، الدكتور عمر فرخ، ص 109.
- 8 - شوری : 8 .
- 9 - محمد : 13 .
- 10 - زخرف: 31 .
- 11 - Encyclopedea of religion and ethics, by Hasting, vol. 8, p. 511
- 12 - مروج الذهب، ج 2، ص 164.
- 13 - تاريخ العرب في الإسلام، ص 49 - 48.
- 14 - كتاب الأصنام، ابومنذر هشام بن محمد كلبی، ص 6.
- 15 - همان منبع، همان صفحه.
- 16 - همان منبع، همان صفحه.
- 17 - الوثنية في الأدب الجاهلي، ص 284 - 282 و أسواق العرب فيالجاهلية والإسلام، سعيد الافغانی ص 25 - 249.
- 18 - البيان و التبيين، الجاحظ، ج3، ص 95.
- 19 - شرح ديوان أمية بن أبي الصلت، ص 80.
- 20 - في طريق الميثولوجيا عندالعرب، محمد سليم الحوت، ص 150.
- 21 - مُعجم البلدان، ج 3، ص 646.
- 22 - Encyclopedea of Islam, vol. 3, p. 32
- 23 - الوثنية فيالأدب العربي، ص 287.
- 24 - همان منبع، ص 289.

- 25 - السيرة النبوية، ج 1، ص 119.
- 26 - صحيح البخارى، ج 2، ص 201.
- 27 - أخبار مَكَّة، ج 2، ص 154.
- 28 - الوثنية فيالأدب الجاهلى، ص 293.
- 29 - السيرة النبوية، ج 1، ص 120.
- 30 - الْمُفَصَّلَات، الضَّبِّي، ص 111.
- 31 - معجم الشعراء، المَرْزبانى، ص 294.
- 32 - تاج العروس، ج 3، ص 486.
- 33 - كتاب الأصنام، ص 14.
- 34 - السيرة النبوية، ج 1، ص 199.
- 35 - الْمُحَبَّر، ابن حبيب، ص 178.
- 36 - القاموس المحيط، (ماده خمس)
- 37 - قرآن كريم، بقره، 199، ترجمه آيتي.
- 38 - المحبّر، ص 180 و السيرة النبوية، ج 1، ص 202.
- 39 - قرآن كريم، بقره، آيه 189، ترجمه آيتي.
- 40 - الوثنية فى الأدب الجاهلى، ص 305 - 304.
- 41 - السيرة النبوية، ج 1، ص 202.
- 42 - المحبّر، ص 180.
- 43 - الوثنية فى الأدب الجاهلى، ص 308.
- 44 - المحبّر، ص 181.
- 45 - صحيح البخارى، ج 2، ص 170، 175.
- 46 - الوثنية فيالأدب الجاهلى، ص 313 به نقل از أخبار مكة.
- 47 - همان منبع، ص 315.
- 48 - همان منبع، ص 319 و 31، A. H. SIDDIGHI, The life of Muhammad,
- 49 - كتاب الأصنام، ص 7.
- 50 - قرآن كريم، يوسف، آيه 106، ترجمه آيتي.
- 51 - أخبار مكة، الأزرقى، ج 1، ص 75.
- 52 - تاريخ اليعقوبى، ج 1، ص 296.
- 53 - قرآن كريم، انفال، آيه 35، ترجمه آيتي.
- 54 - السيرة النبوية، ج 1، ص 202.
- 55 - الوثنية فيالأدب العربى، ص 340 - 339.
- 56 - قرآن كريم، اعراف، آيه 30، ترجمه آيتي.
- 57 - خزانه الأدب، البغدادى، ج 1، 292.
- 58 - قرآن كريم، بقره، آيه 158، ترجمه آيتي.

- قرآن مجيد، ترجمه عبدالمحمد آيتي (تهران، سروش ، 1367)
- أخبار مَكَّة، الأزرقى (مَكَّة المكرمة، الماجدية، 1352)
- أسواق العرب فى الجاهليَّة و الإسلام، سعيد الأفغانى (دمشق 1927)
- تاج العروس من جواهر القاموس، محمد بن مرتضى الزبيدي (بيروت، دارمكتبة الحياة، بدون تاريخ)
- تاريخ الجاهليَّة، الدكتور عمر فروخ (بيروت، دارالعلم للملايين، 1984)
- تاريخ العرب فيالاسلام، الدكتور جواد عليّ (بيروت، دارالحدّاث، 1984)
- تاريخ العرب قبل العروبة الصّريحة، محمد عزّه دَرَوَزه (صيدا، المكتبة العصرية للطباعة و النّشر، 1376)
- تاريخ اليعقوبى، ابن واضح اليعقوبى (بيروت، دارالعراق، 1900)
- خزّانة الأدب و لُبّ لُبّ لسان العرب، عبدالقادر بن عمرالبغدادي، تحقيق و شرح، عبدالسلام محمد هارون (القاهرة، مكتبة الخانجي، 1409)
- السّيرة النبويّة، لابن هشام، تحقيق، مصطفى السّقا، إبراهيم الأبيارى، عبدالحفيظ شلبي (القاهرة، البابيالحلبى، 1955)
- شرح ديوان أمية بن أبيالصلّت، تحقيق، سيف الدين الكاتب، أحمد عصام الكاتب (بيروت، دارمكتبة الحياة، 1980)
- صحيح البخارى، محمد بن إسماعيل (القاهرة، مطابع دارالشعب، 1378)
- فى طريق الميثولوجيا عندالعرب، محمود سليم الحوت (بيروت، دارالتّهار للنشر، 1983)
- القاموس المحيط، الفيروز آبادي (بيروت، مؤسسة الرسالة، 1406)
- كتاب الأصنام، أبو منذر هشام بن محمد الكلبى، تحقيق، أحمد زكى باشا (القاهرة، دارالكتب المصرية، 1924)
- المُحَبَّر، أبو جعفر محمد بن حبيب، تصحيح، الدكتور هـ إيلزه ليختن شنيتر (بيروت، دارالآفاق الجديدة، بدون تاريخ)
- مُروج الذهب و معادن الجواهر، المسعودى، تحقيق و تصحيح، شارل پلاّ (بيروت، منشورات الجامعة اللبنانية، 1965)
- مُعجم البلدان، ياقوت الحَمَوى (بيروت، دارصادر، 1955)
- معجم الشعراء، المَرزبانى، أبو عبيدالله محمد بن عمران، تحقيق، عبدالستّار أحمد فراج (دمشق، مكتبة النورى، بدون تاريخ)
- المُفَصَّلِيّات، المُفَصَّل الصّبّى، تحقيق و شرح، أحمد محمد شاكر، عبدالسلام هارون (القاهرة، دارالمعارف، 1976)
- الوثنية فيالأدب العربى، الدكتور عبدالغنى زيتوني (دمشق، وزارة الثقافة، 1987)